میراث شوم عالیجنابان خاکستری در سیاست شوروی

ادامه از صفحه ۷

از نگاه پوتین و هم‌نسلانش که بیست سال از ماشا گسن مسن‌تر بودند و سرسپرده دولت سابق سوویتی و همچنین دوستان ماشا ایده «روسیه جدید» گالینا نه‌تنها پیام خوشی برای آینده بهتر نبود، بلکه نوعی خطر برای نظام به حساب می‌آمد. پوتین به خوبی از عواقب ناخوشایند رویارویی سیاستمداران غیرفاسد و اهل حرف و سخن در برابر ک‌گ‌ب اطلاع داشت. در سال ۱۹۹۱ کاملا می‌دانست که سیاستمداران غیرفاسد و بی‌پروا در برابر امپراتوری بازرگانی که ک‌گ‌ب سابق برپا کرده بود جبهه‌گیری کرده‌اند. ماشا گسن نمی‌گوید که پوتین دستور قتل گالینا را صادر کرده است. در واقع او هیچ‌گاه نفهمید که چه کسی گالینا را از پای درآورد. گسن می‌نویسد «نمی‌شد دقیقا گفت که کشتن گالینا به نفع چه کسی تمام شد، چراکه همه از دشمنی او با نظام حاکم اطلاع داشتند و می‌دانستند که سرنوشتی جز مرگ در انتظارش نیست.» مرگ دوستش سبب شد تا به عنوان گزارشگر به تحقیق درباره قشر پلیس مخفی بپردازد که پوتین از میانشان برخاسته بود. قشری که بسیاری از آنان گالینا را مانع اهداف خویش تلقی می‌کردند.

توجه زیاد گسن به پوتین و نحوه به قدرت‌رسیدنش و وصف جماعت پلیس مخفی، بن‌مایه اصلی کتاب مرد بی‌چهره است. جماعتی که در ک‌گ‌ب تحت رهبری آندروپف شکل گرفت و به گزیدگان اقتصادی و سیاسی روسیه تبدیل شد هیچ‌گاه جهان‌بینی کاملا بدبینانه خود را از دست نداد. پوتین راه اینان به‌سوی قدرت را هموار نکرد. آنان در حقیقت پیش از آن، در زمان نخستین دور ریاست‌جمهوری یلتسین در ۱۹۹۶ موقعیت و جایگاهشان را کسب کرده بودند. در آن ایام یلتسین و نه پوتین بسیاری از ابزارهای قدرت و امتیازات سرویس‌های امنیتی را مجددا برقرار ساخت. تحت نظر یلتسین و نه پوتین بود که منابع طبیعی میان گروه کوچکی از نزدیکان تقسیم شد. به مرور که سلامتی یلتسین کاهش یافت، بعضی از همین‌ها به جست‌وجوی جانشین قابل اعتمادی پرداختند، کسی که حافظ منافع آنها باشد. ویژگی‌ای که ولادیمیر پوتین از آن برخوردار بود.

گسن برای نشان‌دادن خصلت طبقه حاکم جدید روسیه، از چندین شخصیت بزرگ و کوچک یاد می‌کند که در دهه ۱۹۹۰ در داخل و خارج این طبقه فعالیت داشتند. کسانی چون شهردار سوبچک، دوست و مرشد پوتین و نوچه‌اش دیمیتری مدودف رییس‌جمهور سابق؛ بوریس بریزوفسکی الیگارک، ریاضی‌دان و مهندس سابق که به ادعای خویش پوتین را به یلتسین معرفی کرده بود و با این عمل راه رسیدن پوتین به قدرت را گشوده بود. اندریی بیستریتسکی همه‌کاره تلویزیون دولتی روسیه و مُبلغ کارکشته‌ای که در انتخابات مجدد پوتین به ریاست‌جمهوری، در سال ۲۰۰۴ نقش مهمی داشت و الکساندر لیتووینکو از مقامات سرویس امنیت ملی که پس از افشای فساد حاکم در آن سازمان با سم رادیوم در ۲۰۰۶ در لندن به قتل رسید. گسن در کتاب مرد بی‌چهره به موضوع نقش پوتین در کودتای ناموفق ک‌گ‌ب در ۱۹۹۱ می‌پردازد و حمله تروریستی به تئاتر مسکو در ۲۰۰۲ و میخاییل خودورکوفسکی الیگارک نفتی که در سال ۲۰۰۳ پس از انتقاد از پوتین بازداشت شد و پس از یک دادگاه نمایشی به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

از پاره‌ای جهات جالب‌ترین شخصیت کتاب، البته به استثنای خود پوتین، خانم مارینا سالی، یکی از سیاسیون لیبرال‌مسلک سنت‌پترزبورگ است که ریاست کمیته مایحتاج غذایی شورای شهر لنینگراد را در سال ۱۹۹۱ به عهده داشت.

مارینا در ۲۱ مارس ۲۰۱۲ در ۷۷سالگی درگذشت. در زمانی که سوبچک شهردار بود و پوتین معاون او و لنینگراد که اینک سنت‌پترزبورگ خوانده می‌شد، از کمبود غذایی رنج می‌برد و نظام اقتصادی شوروی در حال فروپاشی بود و تظاهراتی به‌دلیل کمبود دخانیات و شکر صورت می‌گرفت، شورای شهر سرگرم مذاکره برای خرید چندین قطار گوشت و سیب‌زمینی بود، مارینا سالی را برای عقد قرارداد به برلین فرستادند. گسن می‌نویسد یک سال بعد زمانی که ماجرا را برای من تعریف می‌کرد هنوز عصبانی به نظر می‌رسید: «وقتی به آنجا رسیدیم همین فراو رودولف که قرار بود با او گفت‌وگو کنیم گفت که نمی‌تواند با ما ملاقات کند، چون که برای ارسال گوشت درگیر مذاکرات با شورای شهر لنینگراد است. داشتیم شاخ درمی‌آوردیم، برای اینکه ما از طرف شورای شهر آمده بودیم و قرار بود ما در مورد خرید گوشت گفت‌وگو کنیم.»

آن محموله گوشت را هرگز کسی ندید. مارینا می‌گفت ۹۰میلیون‌مارک آلمان، یعنی بهایی که می‌بایست بابت خریدن گوشت پرداخت شود، گم‌وگور شد. او بعدها فهمید پوتین که در راس کمیته روابط خارجی شهرداری بود، مانند چند نفر دیگر در آن کلاهبرداری نقش داشت. مارینا متوجه می‌شود که پوتین یک حقوقدان سابقه‌دار، در کمال زیرکی در ده‌ها قرارداد به ظاهر قانونی، از طرف شهرداری مشارکت داشته که بیشتر آنها در مورد صادرات الوار، نفت، انواع فلزات، پنبه و سایر محصولات خام بوده است. او می‌نویسد:

اصل ماجرا از این قرار بود: حسب ظاهر، قراردادی با شخص مورد اعتمادی بسته می‌شد و به او مجوز صادرات می‌دادند. بعد کالاها به خارج می‌رفت و به فروش می‌رسید و پول حاصل از آن به جیب زده می‌شد.

مارینا هرگز نتوانست مراحل اجرای قراردادها را پیگیری کند و سندی پیدا نکرد که دست‌کم ثابت کند پوتین در صادرات ۹۲میلیون در ازای گوشت و مواد خوراکی دیگر دست داشته باشد. او یافته‌های خود را در گزارشی به شورای شهر لنینگراد ارسال کرد. شورای شهر گزارش را برای سوبچک فرستاد و به شهردار توصیه کرد که پوتین و معاونش را اخراج کند. لینا یک نسخه از گزارشش را برای مدیر امور مالی رییس‌جمهور فرستاد. گسن می‌نویسد «و بعد هیچ اتفاقی نیفتاد» و قضیه به دست فراموشی سپرده شد. شورای شهر لنینگراد نه‌تنها از دست پوتین خلاص نشد، بلکه پوتین یا در واقع شهردار سوبچک، کلک شورای شهر را کندند، چون اندکی بعد شورای شهر با صدور فرمانی منحل شد. سالی سیاست را بوسید و کنار گذاشت. او در سال ۲۰۰۰ آخرین مقاله‌اش درباره سال‌های پوتین در سنت‌پترزبورگ را نوشت. عنوان آن مقاله چنین بود: «پوتین رییس‌جمهور یک الیگارشی فاسد است.» این مقاله واپسین بیانیه عمومی او بود. مدت کوتاهی بعد، چنان ترس به جانش انداختند که پا به فرار گذاشت. گسن ۱۰سال بعد او را در دهکده کوچکی یافت که پس از ۱۲ساعت رانندگی از مسکو به آنجا رسید. سالی حتی در آن موقع هم به گسن نگفت چه چیزی و چه کسی او را به وحشت انداخته بود.

اوضاع و احوال کنونی روسیه هم درست همین‌طور است. برای هیچ رخدادی مدرک و سندی وجود ندارد. اسناد گم‌وگور می‌شود. افراد ناپدید می‌شوند یا هویت خویش را تغییر می‌دهند. شرکت‌های بزرگ به بنگاه‌هایی تعلق دارند که اصلا وجود خارجی ندارند و به شکل اسرارآمیزی اوامر و دستورات «رییس» را اجرا می‌کنند. پس از دستگیری میخاییل خودورکوفسکی به دستور رییس‌جمهور پوتین، شرکت او به نام یوکوس ورشکست شد و دارایی کلان آن در یک حراج به فروش رسید. تنها یک خریدار در آن حراج حضور داشت.

پوتین در نهایت به عضویت سرویس مخفی درآمد و تحت آموزش قرار گرفت. او نه‌تنها انواع فنون امنیتی، ازجمله پنهان کردن نام و نقش واقعی خود را آموخت، بلکه ماهیت یک پلیس مخفی را به دست آورد. اتفاقی نیست که پوتین و همدستانش در لزوم کنترل ملت به وسیله حکومت با ک‌گ‌ب هم‌عقیده هستند و اتفاقی نیست که عمیقا نسبت به دادوستد آزاد، مردم و نهادهای اجتماعی مشکوکند

شرکت ناشناسی به نام مجتمع مالی بایکال که بنا به نشانی اعلام‌شده به یک ودکافروشی در شهرکی استانی به نام توبر تعلق داشت. این شرکت سپس اموال خریداری‌شده در حراج را به شندرغاز به شرکت روس نفت فروخت که سهامدار عمده آن حکومت روسیه بود. روس نفت که علاوه بر دادوستد معاونت ریاست ستاد پرزیدنت پوتین را بر عهده دارد، سپس اجازه یافت که سهام شرکت خود را در بازار بورس لندن به فروش رساند. صاحبان سابق شرکت یوکوس و سهامداران آن اینک در زندان یا تبعید به‌سر می‌برند و قادر به اقامه دعوا علیه حکومت روسیه نیستند. در آن زمان بعضی از آنها چندان نگران به نظر نمی‌رسیدند. همین‌طور ویلیام برودر رییس سرمایه‌گذاری هرمیتاژ که پس از شکنجه و قتل وکیل خود سرگئی مگنیتسکی به وسیله سرویس امنیت ملی در زندان علنا به دشمنی شخصی و سیاسی با حکومت برخاست. آنا پولیتکوفسکایا روزنامه‌نگار نیز قبل از مرگش چندان نگران به نظر نمی‌رسید. کتاب او در باب پوتینیسم، حتی در قیاس با مرد بی‌چهره، روایت‌های پیچیده‌تری از فساد، مافیا و تروریسم را مطرح می‌کند.

آنا پولیتکوفسکایا هم مانند گالینا استاروویتووا در سال ۲۰۰۶ هنگام پیمودن پله‌های ساختمان آپارتمانش به قتل رسید و علت آن هیچ‌گاه آشکار نشد. تا وقتی که جنازه‌ها زیر خاک مدفون می‌شوند، سرمایه‌ها از کشور فرار می‌کند، مهاجران روسی مثل قارچ در لندن، نیس و Courcheval می‌رویند و اولیگارک‌ها شب و روز مشغول تطهیر خویش و کسب آبرو هستند، نمی‌توان برای توجیه وقایع جاری از نظریه توطئه چشم پوشید. در کتاب می‌خوانیم که پوتین در خانواده‌ای بزرگ‌شده که تحت حمایت ک‌گ‌ب بود. والدینش در مقایسه با اطرافیانشان مال و منالی نداشتند و خود او از سال‌های نوجوانی قصد پیوستن به ک‌گ‌ب را داشته است. پوتین به شرح‌حال‌نویسش می‌گوید «در حیرت بودم چگونه یک نیروی کوچک یا فردی قادر به انجام کاری است که یک ارتش از پس آن برنمی‌آید. یک مامور اطلاعاتی می‌تواند بر هزاران نفر فرمان براند. حداقل من چنین فکر می‌کردم.»

پوتین در نهایت به عضویت سرویس مخفی درآمد و تحت آموزش قرار گرفت. او نه‌تنها انواع فنون امنیتی، ازجمله پنهان کردن نام و نقش واقعی خود را آموخت، بلکه ماهیت یک پلیس مخفی را به دست آورد. اتفاقی نیست که پوتین و همدستانش در لزوم کنترل ملت به وسیله حکومت با ک‌گ‌ب هم‌عقیده هستند و اتفاقی نیست که عمیقا نسبت به دادوستد آزاد، مردم و نهادهای اجتماعی مشکوکند. آنان در دوران آموزش آموخته‌اند که نباید اجازه داد که حوادث رخ دهد، بلکه باید آن را مدیریت کرد. انتخابات نباید غیرقابل پیش‌بینی باشد، بلکه باید از پشت صحنه کنترل شود؛ شیوه‌ای که روسیه در ایام اخیر شاهد آن بود.

از همه مهم‌تر آنکه پلیس‌های مخفی سابق آموخته بودند که تصور کنند هر کسی از آنها و رژیم حاکم انتقاد کند، لزوما جاسوس خارجی است و قطعا یک دشمن. پولیتکوفسکایا یک دشمن محسوب می‌شد و خودورکوفسکی دشمنی دیگر. هر کسی هم که جرات کند در مورد حق مسلم چکیست‌ها در اداره کشور پرسشی مطرح کند جاسوس است و دشمن. گسن در موخره‌ای که به پایان مرد بی‌چهره افزوده به شرح و منشأ «انقلاب برقی» و سلسله تظاهراتی پرداخته که در پایان سال ۲۰۱۱ و آغاز ۲۰۱۲ در مسکو برگزار شد. او می‌نویسد که تجمعات، بدون برنامه قبلی صورت گرفت و ایمیل‌ها، تلفن‌ها، پیام‌های فیس‌بوک و گفت‌وشنودهای میان دوستان در شکل‌گیری آن نقش عمده‌ای داشت. هیچ‌کس مسوولیت اصلی و رهبری را بر عهده نداشت و حتی در آغاز چندان انگیزه‌ای برای راهپیمایی به چشم نمی‌خورد. او با اکراه تمام در تظاهرات پنجم دسامبر شرکت می‌کند و سپس در کمال حیرت می‌نویسد: «چه کسی در چنین هوایی در مبارزه‌ای ناامیدانه برای دموکراسی شرکت می‌جوید؟» پس از دیدن میزان مشارکت مردم خود چنین پاسخ می‌دهد: «همه. دست‌کم هر کسی که او را می‌شناختم.» نسل گسن که در فساد و ترس از گردهمایی و زندگی اجتماعی بالیده بود، در نهایت به شکل خودجوش تصمیم گرفت که در خیابان‌ها حضور یابد. طی روزهای بعد جنبش عمومی شتاب گرفت و تعداد شرکت‌کنندگان در ۱۰دسامبر به ۵۰هزار نفر رسید و این عظیم‌ترین تظاهرات مخالفان در مسکو از سال ۱۹۹۱ بود.

پوتین و اطرافیانش باور نمی‌کردند که این قبیل تظاهرات و اعلام مخالفت‌ها با نظام حاکم خودشان باشد، چراکه سرویس امنیت ملی روسیه اعتقاد داشت هیچ واکنشی نمی‌تواند خوش باشد. دستگاه امنیتی روسیه معتقد بود گروه‌های مستقل مدنی اصلا وجود خارجی ندارند و این قبیل سازمان‌های غیرحکومتی با دولت‌های خارجی ارتباط دارند و اینکه «دموکرات‌ها» اصولا به دموکراسی اعتقاد ندارند. پوتین در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد «متاسفانه در کشور ما هنوز آدم‌هایی پیدا می‌شوند که چشم به سفارتخانه‌های خارجی دوخته‌اند... کسانی که روی پول‌های خود در خارج و دولت‌های بیگانه حساب می‌کنند و نه روی پشتیبانی ملت خودشان.» تصور می‌شد که این هشداری است مستقیم به جامعه کوچک طرفداران حقوق بشر و فعالان سندیکاها. پوتین در شب دور سوم انتخاباتش به ریاست‌جمهوری در چهارم مارس ۲۰۱۲ بار دیگر این اتهام را مطرح کرد. او این‌بار زنان و مردان معترض هم‌نسل ماشا گسن را با لحنی ناخوشایند و حتی عباراتی جنون‌آمیز مورد خطاب قرار داد. پوتین با هیجان فراوان و چشم‌های اشک‌بار گفت:

دیدیم که مردم ما قادرند میان اشتیاق به نوسازی کشور و تحریکات سیاسی که تنها هدفش درهم شکستن اقتدار دولت و تصاحب قدرت است، تفاوت قایل شوند.

پوتین واقعا چشم دیدن مخالفانش را ندارد و فکر می‌کند که آنان گماشتگان شیطان‌صفت دولت‌های خارجی هستند. او فقط با نظام لیبرال- دموکراسی مورد حمایت مخالفان ضدیت نمی‌ورزد، بلکه معتقد است آنها برای «تصاحب قدرت» دسیسه‌چینی می‌کنند و قصدشان تحویل‌دادن کشور به خارجیان چپاول‌گر است. پوتین برای دورکردن آنها از اهرم‌های قدرت فقط با ورود کاندیداهایی به مبارزات انتخاباتی اخیر موافقت کرد که پیش از آن از او شکست خورده بودند یا هیچ‌گونه شانس پیروزی نداشتند. بنابراین آیا باید بپذیریم که پوتین در مقام ریاست‌جمهوری از مردم کشورش در برابر کسانی که «اقتدار دولت را درهم خواهند شکست» حراست می‌کند؟

دلیلی وجود ندارد که حرف پوتین را قبول نکنیم یا نسبت به آنچه می‌گوید تردید به خود راه دهیم. بررسی اخیر اسناد موجود در بایگانی‌های اتحاد شوروی سابق نشان می‌دهد که ماموران پلیس مخفی شوروی معمولا همین ادعا را مطرح می‌کردند. آنان واقعا باور داشتند که منتقدان داخلی آنها «دشمن» هستند و اینکه نیروهای بورژوا امپریالیست- کاپیتالیست در اندیشه سرنگونی رژیم هستند و فقط چکیست‌های دلاور و شجاع در برابر ایجاد بلوا و آشوب و سرنگونی رژیم ایستاده‌اند. گسن نشان می‌دهد که پوتین با سرافرازی و غرور خود را وارث «عالیجنابان خاکستری» می‌داند و روسیه را به شیوه آنان اداره می‌کند.

ادامه از صفحه ۷

آلکساندر دوگین بنیادگرای پسالیبرال

نفوذ «هالفورد جان مکین‌در» و «کارل اشمیت» بر تفکرات دوگین آشکار است و او از ایده‌های آنان در باب نزاع مستمر در تاریخ جهان، میان «زمین» (سنت، دین، جمع‌گرایی) و «دریا» (پیشرفت، الحاد، فردگرایی)، استفاده‌های فراوان کرده است. در نظر دوگین، این نبرد اکنون میان روسیه و آمریکا در جریان است. او در کتاب «مبانی ژئوپلیتیک» «نو-اوراسیاگرایی» خود را این‌گونه تعریف می‌کند: «امپراتوری نوین اوراسیا بر مبنای اصل یک دشمنی مشترک برساخته می‌شود: رد و انکار آتلانتیسیسم و تسلط استراتژیک ایالات‌متحده و امتناع از پذیرش برتری ارزش‌های لیبرال. این رانه مشترک تمدن‌ساز، مبنای اتحاد سیاسی و استراتژیک خواهد بود.» دوگین در عرصه سیاسی چهره‌ای جنجال‌برانگیز است. او به شدت از نزدیکی اوکراین به غرب یا به زبان خود او «یورو-آتلانتیک» بیم داشت و «ولادیمیر پوتین» را برای از دست دادن اوکراین نکوهش کرد و «اوراسیاگرایی» او را «پچ» خواند. در سال ۲۰۰۵ «جبهه جوانان ضدنارنجی» را تشکیل داد تا با وقوع انقلاب رنگی در روسیه مقابله کند. در سال ۲۰۰۷ دوگین به‌سبب فعالیت‌های ضداوکراینی خود برای پنج‌سال از ورود به این کشور منع شد.

دوگین در تئوری چهارم سیاست سعی دارد نواوراسیاگرایی خود را تئوریزه کند. «قرن بیستم به پایان رسیده است و ما فقط اکنون شروع به درک این مطلب به طور واقع می‌کنیم. قرن بیستم قرن ایدئولوژی‌ها بود.» دوگین سه ایدئولوژی زنده و حاضر قرن بیستم را برمی‌شمرد: فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم. به باور او اکنون که فاشیسم و کمونیسم شکست خورده و به تاریخ پیوسته‌اند، لیبرالیسم در عرصه بی‌رقیب تاخت‌وتاز می‌کند و چنان وانمود می‌کند که نه یک ایدئولوژی در کنار دیگر ایدئولوژی‌ها بلکه یکی از اجزای «طبیعی» حیات بشری است: «با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مشخص شد که «پایان تاریخ» وجه مارکسیستی ندارد بلکه دارای فرم لیبرال است که فرانسیس فوکویاما فیلسوف آمریکایی با اعلام «پایان تاریخ» به عنوان یک پیروزی فراگیر بازار، لیبرالیسم، ایالات متحده دموکراسی بورژوازی در آگاه ساختن بشریت از آن شتاب کرده بود.» حالا دوگین می‌خواهد با علم‌کردن «نواوراسیاگرایی» با رقیب یکه‌تاز مقابله کند و بدیلی پیش‌روی سیاست جهان بگذارد که جایگزین رقبای پیشین لیبرالیسم و آتلانتیسیسم و هویت‌بخش جریان‌های غیرلیبرالی، اول در روسیه و سپس در جهان باشد.

یادداشت آخر

حاشیه‌ای بر «متفکران روسِ» آیزایا برلین

افسون روسیه

پیام حیدرقزوینی

فضای فرهنگی روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم همراه با شکوفایی ادبیات روسی و اندیشه اجتماعی بود که در نهایت به انقلابی انجامید که شاید بیشتر از هر انقلاب دیگری در جهان مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است. اما وضعیت روسیه پیش از انقلاب به‌گونه‌ای بود که حتی مارکس هم هیچ رسالتی برای حکومت تزاری روسیه قایل نبود. مارکس در بخشی از نوشته‌هایش درباره روسیه که در میانه قرن نوزدهم می‌نویسد، این پرسش را پیش می‌کشد که: «چگونه این قدرت یا این شبح قدرت با آنکه بشریت را با تجدید یکه شاهی جهانی تهدید می‌کرد، توانست به چنان ابعاد غول‌آسایی دست یابد که از سویی مورد تکریم و از دیگر سو، مورد تکفیر واقع شود؟» (دیباچه‌ای بر تاریخ روسیه، کارل مارکس، ترجمه هوشنگ صادقی، اختران) مارکس با اشاره به نفوذ مقاومت‌ناپذیر روسیه در ادوار مختلف و غافلگیری و هراس ملت‌های غربی از این نفوذ می‌نویسد: «تردیدی شانه به شانه افسون متجلی از روسیه پیش می‌رود که آوای طنزآمیز - گوشخراش آن با ناله‌های ملت‌های شکنجه‌شده در هم می‌آمیزد، همواره جان می‌گیرد، روسیه را چون سایه‌ای دنبال می‌کند، با رشد آن گسترش می‌یابد و عظمت سترگی را که به خود برگرفته تا آنها را کور و گمراه کند، همچون شکلک‌باز به ریشخند می‌گیرد. امپراتوری‌های دیگری نیز در طفولیت خود چنان شبهاتی را ایجاد کردند؛ اما روسیه غولی شد بدون آنکه این شبهات را از خود بزداید. روسیه یگانه نمونه حکومت مطلق‌العنان در تاریخ است که وجود واقعی قدرت آن، حتی به‌رغم دستاوردهای جهانی که بیشتر به منزله موضوعی اعتقادی تا یک واقعیت تلقی شده، هرگز متوقف نشده است. از اوایل قرن هجدهم تا به امروز هیچ نویسنده‌ای پیش از آنکه موجودیت آن را به اثبات رساند نتوانسته است از روسیه، خواه به ستایش، خواه نکوهش، چشم‌پوشی کند.» در تحلیل مارکس، خدایگان‌سالاری نیمه آسیایی و سیاست مغولی حاکم بر روسیه نقشی مهم دارند و به زعم او حکومت تزاری تداوم همان سیاست مستبدانه مغولی است. نزد مارکس، اهمیت و قدرت روسیه نه در وضعیت اقتصادی و اجتماعی آن بلکه در سیاست‌های توسعه‌طلبانه آن بوده است. اما دگرگونی‌های فضای فکری روسیه از یک‌سو و شرایط استبدادی پیش از انقلاب از سویی دیگر، وضعیت روشنفکران روسیه را بحرانی و همراه با چالش‌های اساسی می‌کند. در تصویری که آیزایا برلین از این دوران به دست می‌دهد، روشنفکران روسی از سویی با فضای بسته داخل روسیه مواجه بوده‌اند و از سویی دیگر با اندیشه‌های روشنفکران قرن هجدهم فرانسه و رمانتیک‌های اوایل قرن ۱۹ آلمان. در نهایت این وضعیت به دوران طلایی ادبیات و فرهنگ روسیه ختم شد که فرهنگ از پادرافتاده روسی را متحول کرد.

اما این پرسش مطرح است که روند این تحول چگونه بوده و به‌عبارتی روسیه چگونه از تاریکی بیرون آمد؟ آیزایا برلین در کتاب «متفکران روس» برای توصیف این روند به سراغ روند دگرگونی ادبیات و اندیشه در روسیه قرن نوزدهم می‌رود. تصویر نخست کتاب با روسیه ۱۸۴۸ آغاز می‌شود. اگر وقایع این سال همچون توفانی فضای غرب را ملتهب کرد، «بر سطح دریای پهناور امپراتوری روسیه که هنوز در حال گسترش بود، حتی یک موج هم دیده نمی‌شد.» (متفکران روس، آیزایا برلین، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی) در پی نظارت گسترده دستگاه نظامی و دیوانی حکومت تزاری،

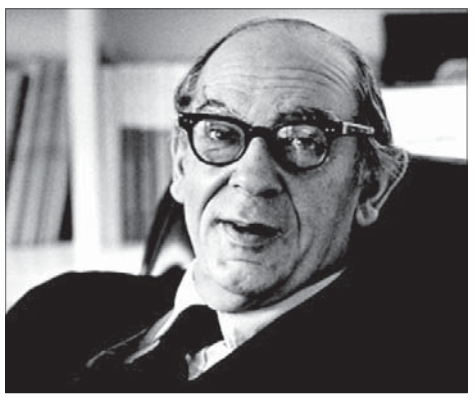

هیچ نشانه‌ای از اندیشه یا عمل مستقل دیده نمی‌شود. اگر در اروپا انقلابی بین‌المللی رخ داد و بعد به شکست انجامید و نیروهای سوسیالیست و دموکرات را با نومیدی مواجه ساخت، در روسیه اوضاع به‌گونه دیگری پیش می‌رفت. به بیان برلین، «به‌طور کلی خود این نکته که در روسیه انقلابی روی نداده بود و سرخوردگی ناشی از آن هم پیش نیامده بود، به تحولاتی انجامید که با تحولات اروپای غربی فرق فراوان داشت. نکته مهم این بود که عطش اصلاحات- شور انقلابی و اعتقاد به امکان دگرگونی از طرق فشار اجتماعی و تهییج و به نظر پاره‌ای، توطئه- ضعیف نشد؛ برعکس، قوی‌تر هم شد. روشنفکران ناراضی و شوریده‌رنگ روس ظرف ۳۰سال بعد توجهشان را به وضع داخلی خود بازگرداندند؛ و آن‌گاه از راه‌حل‌های آماده و وارد شده از غرب که فقط به طرز مصنوعی می‌توانست با هموطنان سرکش آنها جوش بخورد درگذشتند و به ساختن نظریات و شیوه‌های عمل تازه پرداختند که با مسایل خاص روسیه تناسب داشت.»

برلین نمونه این تحول را هم در داستان «پدران و فرزندان» تورگنیف نشان می‌دهد. به اعتقاد او بازاروف در داستان پدران و فرزندان، «با همه تعصبی که در پوزیتیویسم و ماتریالیسم نشان می‌دهد و با همه احترامی که برای غرب دارد، ریشه‌هایش در خاک روسیه بسیار عمیق‌تر از مردان دهه ۱۸۴۰ است که آرمانشان در حقیقت جهان‌وطنی بود؛ مثلا ریشه‌های بازاروف از ریشه‌های رودین قهرمان داستان دیگر تورگنیف ژرف‌تر است. یا حتی از الگوهای اصلی رودین، یعنی باکونین، با همه علاقه‌اش به نژاد اسلاو و ترسش از آلمانی‌ها.» اقدامات دولت برای جلوگیری از سرایت انقلاب به امپراتوری روسیه، موجب این می‌شود تا روشنفکران روسی به جای فرار از وضعیت موجود و روی آوردن به نسخه‌های غربی، «مسایل اخلاقی داخلی و حساب‌های سیاسی را میان خود حل و فصل کنند و همچنان که امید همگانی با لیبرالیسم غربی کاهش می‌یافت، جنبش پیشرو روسیه رفته‌رفته درون‌نگرتر و سازش‌ناپذیرتر می‌شد.» به اعتقاد آیزایا برلین، مهم‌ترین نکته در وضعیت روسیه این بود که در میان صف پیشروان شکستی به وجود نیامد و نیز عقاید اصلاح‌طلب و انقلابی، وجه «ملی» بیشتری پیدا کردند. اما عدم شکست پیشروان روسی، به قیمت ایجاد شکاف میان آنان حاصل شد، شکافی میان لیبرال‌ها و کسانی مثل چرنیشفسکی و نارودنیک‌ها. در سال‌های اختناق بعد از ۱۸۴۸ در روسیه، «مرزهای میان اسلاوپرستان و هواداران غرب که تاکنون هر دو طرف بارها از آن گذشته بودند، به صورت دیوار درآمدند.» به این ترتیب به‌رغم وجود دشمن مشترک (حکومت تزار) اتحاد مخالفان از میان می‌رود. اما در دهه ۱۸۹۰ بار دیگر حضور اندیشه غربی به شکل مارکسیسم در روسیه نمودار می‌شود در حالی که جریان روشنفکران انقلابی روسی برخلاف مدل غربی از شکست مصون مانده است. در نتیجه، «در دوره‌ای که کمابیش همه سوسیالیست‌های جهان در وضع ناگواری بودند، جنبش دست‌چپی در روسیه آرمان‌ها و روحیه جنگجوی خود را نگه داشت. این جنبش به علت قوت از لیبرال‌ها بریده بود، نه به علت نومیدی.»

جدول ۱۷۲۰

افقی:

۱ - مادر ایرانی امام چهارم - بیماری پیسی - کشمکش و نزاع ۲ - هم آهنگ - برای ردیابی کشتی و هواپیما - به طور ناگهانی ۳ - خاتم - غرش ابر - فیلمی از مجتبی راعی ۴ - از حروف مقطعه قرآن - قطار شهری - مالیدن ۵ - ضمیر متکلم وحده عربی - دست‌کم - از باشگاه‌های اسپانیا ۶ - اصلاح عکس - روشندل - در بیمارستان خدمت می‌کند ۷ - زیرک - قابله - راندن مزاحم ۸ - مریض نیست - یکی از دو فرشته بازپرس شب اول قبر ۹ - گشوده - هیچ و پوچ - وسیله برقی اتومبیل ۱۰ - سلاح انفجاری - اولین فیلم ناطق سینمای ایران - فریاد تشویق ۱۱ - منتهای آرزو - پدر - عیب و ننگ ۱۲ - راست نیست - وسیله شخم‌زنی در قدیم - بچه می‌کشد ۱۳ - پدر - آزرده و دلخور - گرد خانه خدا گشتن ۱۴ - نمو - فساد - به‌پایان رسیدن ۱۵ - طایفه ایرانی - متهم - مایعی که از نفت استخراج می‌شود

عمودی:

۱ - تخلص محمد حسین بهجت تبریزی - کشور نیشکر - عنوان اشراف بریتانیا ۲ - یارغم - سازمان پیمان مرکزی - اثری از «اندره مالرو» ۳ - ریسمان - گرگ - خداحافظی ۴ - نوعی نان فرانسوی - نوشیدنی حرام - جواب های ۵ - چونکه - کوهی در خراسان - ماهی کنسروی ۶ - ناتمام - جای داخل شدن - شیخ نشین امارات ۷ - طرف - اندوه - کلاه فرنگی - ظن ۸ - جان‌ها - جانور دوزیست ۹ - دعوی‌کردن - صدای کلفت - زبانه آتش - نیمی از یگان ۱۰ - جابه‌جایی هوا - همیشه - کاروانسرا ۱۱ - تکرار حرف دوازدهم - پیرو مسن - مرکز خوزستان ۱۲ - دیو قصه‌ها - بیماری جذام - گهواره ۱۳ - پروردگار - خم شدن - جوانمرد ۱۴ - توریست - کاغذفروش - ضمیر عربی ۱۵ - دارای بسته‌بندی استوانه‌ای - ورزش برفی - منطقه‌ای نزدیک کاشان

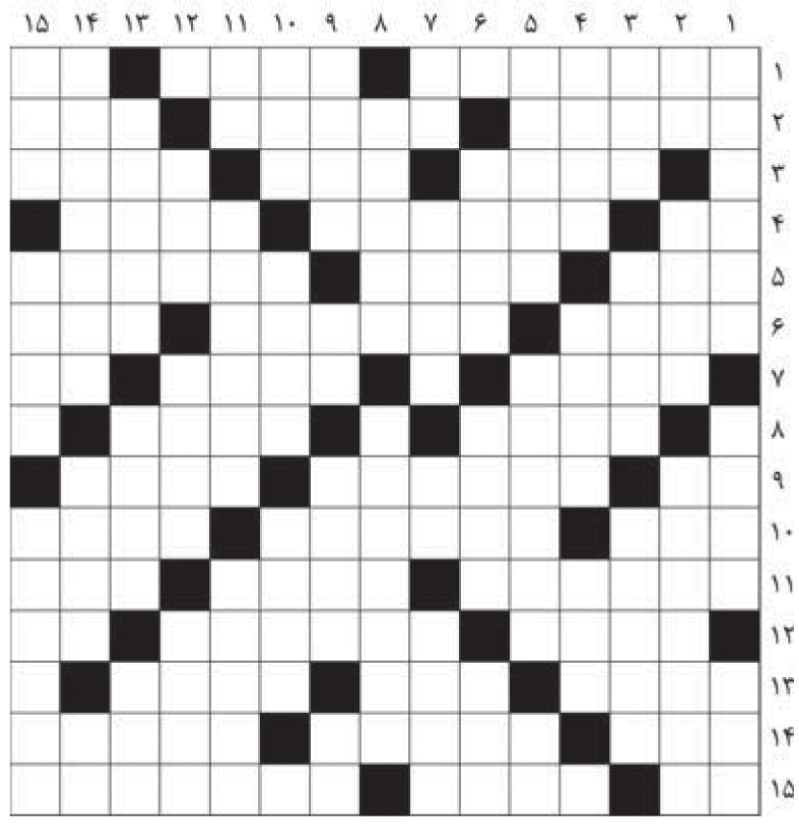

جدول ۱۷۱۹

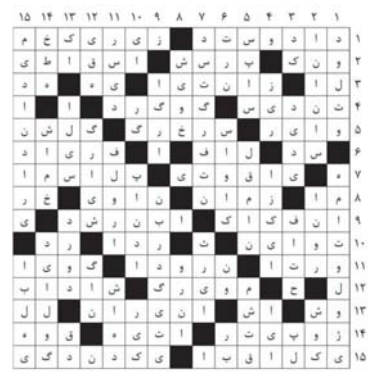

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۳۷۲

۱		۴		۵		۸		۳
	۹	۶				۵		۱
۲		۸	۱					
			۳	۹				
۸	۴			۲		۷		
		۳	۶		۴			
		۷			۲	۳		
۶							۷	۴
		۵					۱	۸

حل سودوکو سخت

۷	۱	۲	۶	۹	۸	۵	۴	۳
۴	۸	۶	۵	۲	۷	۱	۹	۲
۵	۹	۳	۱	۴	۲	۷	۸	۶
۶	۵	۱	۴	۷	۹	۲	۳	۸
۹	۷	۴	۲	۸	۱	۶	۵	۳
۳	۲	۸	۷	۶	۵	۴	۱	۹
۲	۶	۹	۳	۵	۴	۸	۷	۱
۸	۳	۷	۹	۱	۶	۲	۴	۵
۱	۴	۵	۸	۳	۲	۹	۶	۷

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۷۲۳

۳		۴	۸				۹	۷
		۷		۶	۲	۵		
۲	۸		۳			۱	۴	
۷				۵	۳			۹
				۷		۳		۱
۹			۱	۲	۴	۶		
۶	۷						۵	۴
	۱	۲	۵		۹		۶	
۴		۳						۲

حل سودوکو ۷۲۲

۹	۸	۳	۲	۵	۴	۶	۷	۱
۷	۵	۶	۱	۸	۹	۳	۲	۴
۱	۴	۲	۶	۷	۳	۸	۹	۵
۸	۱	۵	۷	۳	۲	۹	۴	۶
۳	۲	۷	۹	۴	۶	۵	۱	۸
۴	۶	۹	۵	۱	۸	۲	۳	۷
۵	۹	۴	۳	۶	۱	۷	۸	۲
۶	۳	۸	۴	۲	۷	۱	۵	۹
۲	۷	۱	۸	۹	۵	۴	۶	۳